

پسرانگاه بکنعان رسیدند و هر شادی میکردند تا به پیش
آمدند و احوال همه با پدر گفتند پس یعقوب علیه السلام
پرسید که هیچ خبری یوسف من یافتید پسرانش گفتند
ای پدر یوسف را کجاست خورد و بعد از بیست و پنج سال
وی چگونه بیایم پس یعقوب از پسران سوال کرد که عزیز شما
بفرود یک خود خواند و ان شاء الله سوال کرد پس آنچه گفته بود
گفتند و دیگر گفتند یا پدر ترا معلوم باد که گفته است که
آن برادر دیگر را خود بیاید تا من شمارا کجایم زیاده بدهم
و اگر نیاید شمار هیچ بدهم و بنزد یک خودتان رها کنم پس
یعقوب علیه السلام در دل خود تفکری کرد که اگر این یوسف من
باشد چه زیاده که برادران شما طلبیده گفتند بیدار ما عجب خوش
آمد اما مقصود او آنست که هر برادران ما به بند یعقوب گفت
این یوسف بود **قوله** فلما رجعوا الی ابيهم
قالوا یا ابا اناس نابع منا کلمة و ارسل معنا اخانا کلمة
واناله لى افظون کون ای پدر کلمه هم باز دانسته

وگفت

وگفت بدهم تا آن برادر را نیاید اکنون برادر ما نیست
تا خوارید دیگر گفتم زیادتی باوریم و ما اول نکه دارنده
باشیم **قوله** قال هل امنکم علیه الا کما امنکم
علی اخیه من قبل قاله حیث حافظا وهو از خم الرزین
پس یعقوب علیه السلام گفت چگونه این درام شمار که
مگر بر برادر وی کردید و اگر با وین چنین کنید چه دام و غیر
کمی دل بدهد بغرستان او و لیکن الله تعالی بهتر نگاه دارنده
و وی رحیم و رحمانست **قوله** ولما فتحوا امتاعهم
وجدوا بضاعتهم اذنت الیهم قالوا یا ابا اناس نابع
بضاعتنا ذقت الینا وین اهلنا و حفظ اخانا و ترداد
گید بعین ذکد گید کسیر و چون بارها بکشند
بضاعت خود در جوال خود دیدند یعنی آن دو بیست دینار
که بهای پسر و پشم و روغن بیافتند شاد شدند گفتند ای
پدر برین کار و رخ نیکویم یعنی این با من را به پشوده می
بوم اینک بضاعتها می با ما داده است و انده بار کانهاده است

Copyrighted by University